



از مقلد تا محقق فرق هاست

گفت و گو با دکتر مهدی محقق

جو یا جهان بخش

۱ سپاسگزاریم که دعوت ما را برای شرکت در گفتگو پذیرفتید... نخست می‌خواستیم بدانیم که آشنایی حضرت عالی با فنون و تصحیح متون از کجا آغاز شد؟

بسم الله الرحمن الرحيم. از اولین متونی که تصحیح کردم، متن نسخه منحصربه‌فردی بود که استاد بزرگوار جناب آقای دکتر یحیی مهدوی به من لطف کردند و این جزء نسخه‌هایی بود که مرحوم مجتبی مینوی فیلمش را از ترکیه آورده بودند به تهران. این نسخه، نسخه منحصربه‌فرد کتاب و جوه قرآن بود، و جوه قرآن حبیبش تفسیری. البته قبلش هم کتاب دیگری را تصحیح کرده بودم و آن کتاب اشتر نامه عطار بود.

نسخه‌های اشتر نامه عطار در تهران بود. یک نسخه هم استادی سوئسی در اختیارم گذاشت و من این کتاب را بر اساس این سه نسخه تصحیح کردم؛ البته مجلد اولش را، و در مقدمه کتاب ثابت کردم این کتاب از عطار نیست. از این جهت بود که من نصف آن کتاب

را تصحیح کردم؛ هر چند که همان زمان پرفسور کرین به من گفتند ولو اینکه از عطار نباشد، ولی اینکه در جریان سنت عطاری بوده و این کتاب منسوب به عطار می‌باشد؛ خوب بود این تصحیح را تمام می‌کردید.

و جوه قرآن نسخه‌اش منحصر به فرد است و این گونه نسخه‌ها را ما باید ناچار تصحیح قیاسی بکنیم، یعنی با ذهن و تفرس خودمان اگر کلمه‌ای زیاد است حذف کنیم و اگر کلمه‌ای کم دارد اضافه کنیم و با نشانه‌هایی هم مشخص کنیم که چه نبوده و ما اضافه کردیم و چه بوده و چه زائد بوده و حذف کردیم. چون آن نسخه، نسخه نسبتاً خوبی بود من چندان دچار مشکل نشدم. پیش از آن در سال ۱۳۳۶ رساله دکترای من تحقیق در دیوان ناصر خسرو بود و در آن زمان ما دیوان منقح و خوبی نداشتیم. من تمام دیوان را در کتابخانه مجلس شورای اسلامی با نسخه‌ای که در آنجا بود مقابله کردم تا وقتی در رساله خودم شعر ناصر خسرو را به کار ببرم، مطمئن باشم از



صحيحترين نسخه آن را گرفته ام. قديمتر از اين نسخه هم كه بعداً به دست آمد نسخه‌اي از ترقيه بود كه مرحوم مينوئى به دست آورده بودند. ما بعدها با همكارى مرحوم مينوئى ديوان ناصر خسرو را بر اساس آن تصحيح و چاپ كرديم كه در سال ۱۳۵۲ منتشر شد.

❶ اصلاً در طى سلوك علمى خودتان از كى توجهتان به مقوله تصحيح متون جلب شد؟ از كى با تصحيح متون مواجه شديد و دانستيد چنين فنى هست و چه كسانى مشغولند و چه آدائى دارد؟

من از همان زمانى كه درسهاى طلبگى مى خواندم علاقه مند به متون فارسى تصحيح شده بودم و يادم هست كه به كتابخانه مجلس شوراي اسلامى مى آمدم در هر بار -ولو به قصد ديگرى آمده بودم- دو -سه تا از كتابهاى تصحيح شده مى گرفتم؛ بخصوص كتابهايى كه مى گفتند مصححش از استادهاى دانشگاه است. از همان زمان علاقه‌اى به ادبيات داشتم و يكى از آرزوهايم اين بود كه بعد از دانشكده الهيات وارد رشته ادبيات بشوم. آن وقتها كه دانشجوى الهيات بودم، ولى اصلاً بعد از دوران طلبگى هر استادى را كه مى شنيدم به عظمت و بزرگى از او ياد مى كردند، كتابهايى را كه تصحيح كرده بود مورد مطالعه قرار مى دادم. مثلاً مرحوم قزوينى را مى گفتند كه چهار مقاله را تصحيح كرده يا جهان گشاى جوينى يا مرزبان نامه را. آن وقت مى ديدم كه وقتى مى گویند تصحيح كردند، چه كار مى كنند. از مرحوم ملك الشعراء بهار تاريخ سيستان يا مجمل التواريخ و القصص را ديديم يا از آقاى همائى همان وقت كتاب التفهيم و كتاب مصباح الهدايه به دست من رسيد. تا وقتى كه آمديم به دانشكده ادبيات و در محضر درس استادانى چون دكتور محمد معين و دكتور ذبيح الله صفا و همچنين ساير استادان مانند مرحوم خانلرى و استاد دكتور صادق كيا -خدا حفظشان كند- وارد شديد. اينها هر كدام مشغول تصحيح بعضى از متون بودند و همان وقت ما كتابهايى اينها را مى خوانديم و كنجكاو بوديم كه ببينيم چگونه تصحيح مى كنند. چه روشى را به كار مى برند. به طور كلى در اين جريان بود كه ما با تصحيح متون فارسى آشنا شدم.

در دوران دانشجويى ادبيات هم كه متون مختلف فارسى به دستمان مى رسيد دقت داشتيم كه ببينيم كى و چگونه تصحيح كرده؛ متونى مثل تاريخ بيهق مرحوم بهمنيار يا تاريخ قم مرحوم سيد جلال الدين تهرانى.

❷ با توجه به سابقه ادبى حوزه خراسان و اينكه در حوزه

خراسان كسانى چون اديب نيشابورى اول و اديب دوم - كه استاد حضرتعالى هم بودند- درس مى گفتند و تدريس متون ادبى رايج بوده و اينها مردانى بودند متن شناس، آيا در حوزه هم شيميى از تصحيح متون به مشام حضرتعالى رسيد؟

- تصحيح متن به معنای امروزی اش را، با این روش، ما از فرنگیها گرفتیم؛ هر چند كه در جهان اسلام وجود داشته و آن رساله حنين بن اسحاق كه در قرن سوم نوشته شده، در حقيقت تصحيح متن است. خودش مى گوید: نسخه يونانى در دست من بود، نسخه سريانى به دست دوستم بود، و هر جا مورد اختلاف بود يادداشت مى كرديم. حنين در رساله خودش به مقابله و اصلاح و همان چيزى كه امروز مى گویند ويراستارى متن پرداخته؛ ولى اين بعدها به باد فراموشى سپرده شد.

زمانى كه فرنگيها مى خواستند كتابهايى مذهبى خودشان را عرضه و چاپ كنند، مثل همان كوششى را كه مسلمانها داشتند، به كار بستند. اين روش اول روى كتابهايى دينى اعمال شد؛ بعد روى كتابهايى ادبى و متون ديگر.

بنابراين در حوزه‌هاى علميه ما صحبتى از تصحيح انتقادى به اين معنا نبود. به ياد دارم خود مرحوم اديب نيشابورى در بعضى از اشعار فارسى كه سركلاس بيان مى كرد يا يك كلمه‌اى كه تلفظ مى كرد به مسائلى امروزي متن شناسى خيلى اهميت نمى داد. نمونه‌اى يادم هست: «سيكى پخته». در ديوان ناصر خسرو به كار رفته، يعنى شراب مثلث، آن چيزى كه فقها در كتب فقه مى گویند؛ كاتب و خطاط نتوانسته بود بخواند و اين را نوشته بود: «سگ بچه»! حالاً ناصر خسرو دارد انتقادى مى كند از كسانى كه ميالانى ندارند و به خوردن شراب مثلث مى پردازند و كلمه «سيكى پخته» را ذكر مى كند ولى در نسخه ديوان ناصر خسرو «سگ بچه» نوشته است! من سؤال كردم از استاد كه اين «سگ بچه» چيست؟ استاد گفت: چون بعضى از اقوام بودند كه بچه سگ را مى خوردند او اين سخن را گفته. سپس استاد يك شعر عربى هم خواند كه از قضا چنين دلالتى داشت و در آن چنين ذكرى شده بود!

نسخه صحيح تر كه پيدا شد، ديديم «سيكى پخته» است و اصلاً «سگ بچه» نيست! اين ضبط در سياق كلام هم درست نبود؛ يعنى اگر كسى از روايت مى رفت به درايت، نادرستى اش را مى فهميد ولى اين معمول نبود كه فكر كنند شايد كاتب بى سوادى اين را نتوانسته بخواند و اين كلمه ديگرى بوده است.

شعر ديگرى در همان ديوان ناصر خسرو بود كه مرحوم اديب

پیشاوری درباره آن توجیهاات و راه حل‌های خیلی دور و درازی را پیموده و باز هم پی به معنی واقعی اش نبرده است.

❗ در همان رساله نقد حاضرشان؟

- بله، در همان رساله نقد حاضر.

بشوزی امامی که خط پدرش است

به تعویذ خیرات مر خیبری را

من مقاله‌ای نوشتم و همان جا هم نظر مرحوم ادیب را نقد کردم. ادیب می گفتند حتماً این «حبر» است، همچنان که «حبر» سمت ریاست بر بنی اسرائیل را داشته و حضرت علی بن ابیطالب -علیهما السلام- ریاست بر مسلمانان داشته؛ ولی اصل شعر هیچ ارتباط به این مسائل نداشت؛ به آن نامه‌ای ارتباط داشت که یهودیها ادعا می کردند پیغمبر اکرم -صلی الله علیه وآله- املا کردند و حضرت علی بن ابیطالب -علیهما السلام- نوشتند و یهودیان خیبر را از جزیه معاف کردند. این اشاره به آن است و هیچ ارتباطی به «حبر» و امثال اینها ندارد.

البته این را هم باید به شما بگویم که در حوزه‌های علمیه، علمایی بودند که واقعاً مسلط به عربیت و به موضوع کتاب بودند. اینها همان یک نسخه‌ای که می نوشتند تقریباً درست بود. من باب مثال، کتاب شفای ابن سینا، سالها، یک نسخه چاپ سنگی اش در اختیار علما بود، بدون نسخه بدل و اختلاف نسخه‌های متعدد. ولی یک نفر عالم این را تهیه کرده بود و نسخه درستی بود. زمانی که در مصر شفای ابن سینا را چاپ جدید و حروفی و امروزی کردند بسیاری

غلطهای فاحش در چاپ ایشان بود که در همان چاپ سنگی ایران نبود. حالا، جالب این است که همان مصححان کتاب شفای ابن سینا، در مقدمه اش، نوشته بودند که یک بار شفادرایران بوسیله علمای حوزه چاپ شده ولی آن چاپ مستند نیست! این مصححان مصری فقط توجه به شکل داشتند و نیامده بودند صحت کلمات را بررسی کنند.

من شرح الهیات شفای ابن سینا را که چاپ کردم، مقداری از آن را مقایسه کردم و دیدم همان چاپی که آنها می گفتند مستند نیست و تصحیح

انتقادی نشده، درست بوده، ولی ضبط آنها که چاپ امروزی بود و خیلی زیبا و قشنگ است، غلط بود.

به عنوان نمونه، می گویم: در آن بابی از نشفا که مربوط به حدوث و قدم عالم است، همانجا که بحث از این است که ادله مثبتین و ادله نافیین هر دو قوی است؛ در این گونه موارد می گویند: تکافؤ ادله شده؛ می گویند: یک چیزی متکافیء الادله است؛ یعنی دلیلهای دو طرف قوی است. لذا علما همیشه موضع توقف را می گیرند، نه می توانند به این طرف ترجیح بدهند و نه می توانند به آن طرف ترجیح بدهند. چون مسأله حدوث و قدم عالم را دارد بیان می کنند، مصححان خیال کرده اند لفظ «قدم» را می خواهد به کار ببرد. در حالی که، می خواهد بگوید که اینها متکافیء الادله هستند؛ به جای تکافؤ ادله، ابن سینا، «تقاوم ادله» به کار می برد، یعنی دلیلهای طرفین مقاومت می کنند در برابر هم؛ ولی چون بحث، بحث حدوث و قدم بوده، همه جا چاپ کرده اند: «تقادم»!


این است که باز هم آن نسخه‌هایی که در حوزه کتابت می شد و صورت نهایی اش به وسیله یک عالم تصدیق یا مهر و امضا می شد و در اختیار طلب قرار می گرفت، یک نوع صحتی در آنها وجود داشت و به علت اینکه نظریه نهایی را یک عالم داده بود، قابل استناد بود؛ ولی این که در حوزه به این کیفیت تصحیح کنند که چه چیز در این نسخه این بوده و در آن نسخه آن نبوده، کمتر بود؛ اگر چه در بعضیها هم بوده و هست. مثل نسخه «شرح حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی» که یک چیزی می گوید، بعد می گوید ممکن است این طور بوده باشد و در بعضی نسخ این طور دیدم! خوب این همین است که امروز انجام می دهیم، منتها با یک شیوه و روش دیگر!، جدیدتر!

❗ الان که اشاره کردید به نشفا یادم افتاد به اوائل المقالات شیخ مفید که حضرت عالی در تصحیح خودتان از یک نسخه که مرحوم میرزا طاهر تنکابنی اصلاح کرده بودند، استفاده کردید. آن چطور بود؟

این هم یک نمونه است. مرحوم میرزا طاهر تنکابنی چون عالم جلیل القدری بود، آن نسخه‌ای که به نظرش رسیده بود، حالا یا قیاساً تصحیح کرده بود یا با کمک یک نسخه دیگر، یا با تفرس و کوشش خودش، یک نسخه قابل اعتماد

بیت گشتار
در مباحث
علمی و فلسفی و کلامی و فروع اسلامی
از
دکتر مهدی محقق

با مقدمه
پروفیسور ژوزف فان اس
استاد دانشگاه توبینگن آلمان



محسوب است. از این جهت بود که ما آن را یکی از نسخ اصلی قرار دادیم و در تصحیح اوائل المقالات شیخ مفید استفاده کردیم.

این طور که برای بنده معلوم شد حضرت عالی نوعی حساسیت متن شناختی از همان روزگار شباب و طلبگی داشته‌اید که بعدها در مراحل بعدی و دانشگاه پرورده‌اید و به شکل استادی در تصحیح متون ظاهر شده. مثلاً حساسیتی که در مورد دیوان ناصر خسرو داشته‌اید. ظاهراً از همان دوران طلبگی شروع شده است.

- بله، به وسیله همین استادان؛ مثل ادیب نیشابوری. چون ادیب نیشابوری گاهی تکلیف برای دانشجویان معین می‌کرد. برای من تکلیفی معین کرد که تمامی صنایع لفظی و معنوی و استعاره و هر چه را که در شعر ناصر خسرو هست بیابم. از جمله همان شعر معروف:

بسندہ ست با زہد عمار و بوذر
کند مدح محمود مر عنصری را
من آنم کہ در پای خوکان نریزم
مرین قیمتی در لفظ دری را

این تکلیفی بود که به ما داد. البته معمول نبود که در حوزه‌ها تکلیف کتبی بدهند. تا این اواخر مرحوم آیت الله بروجردی - رضوان الله تعالی علیه - این را رسم کرد که طلبه‌ها یک تکلیف کتبی بر اساس ارشادات ایشان عرضه بکنند.

به طور کلی کسانی که در حوزه‌های ادبی باشند توجه به مسایل ریز پیدا می‌کنند. در کشورهایی مثل آلمان به این ریزبینیها خیلی اهمیت می‌دادند. شما می‌بینید یک مستشرق آلمانی وقتی می‌خواهد تحقیق کند، از اول موشکافی می‌کند، حتی در ریشه آن کلمه‌ای که می‌خواهد از آن بحث کند. مثلاً راجع به «حدیث» می‌خواهد بحث بکند، اگر چه علم حدیث موضوعش یک چیز دیگر است، ولی او، ریشه و کلمه «حدث» را بحث می‌کند که در عرب جاهلیت به چه معنا بوده، وقتی به دست مسلمانها افتاده چه شده، مثلاً جوهری در صحاح چه گفته، ابن منظور در لسان العرب چه گفته، یا شواهد گذشته‌اش یا صورتش در لهجه‌های متفاوت چگونه بوده است.

خواه ناخواه کسانی که به ادبیات می‌پردازند، توجه به این نکات فیلولوژیکی متون دارند؛ و همین برای من هم پیدا شد.

زمانی که در مدرسه طلبگی، سیوطی و مغنی و مطول می‌خواندیم به یک حساب بدنه بزرگ و باعظمتی از ادبیات عرب

در این کتابها نهاده شده بود با تمام ریزه کاریهای ادبی.

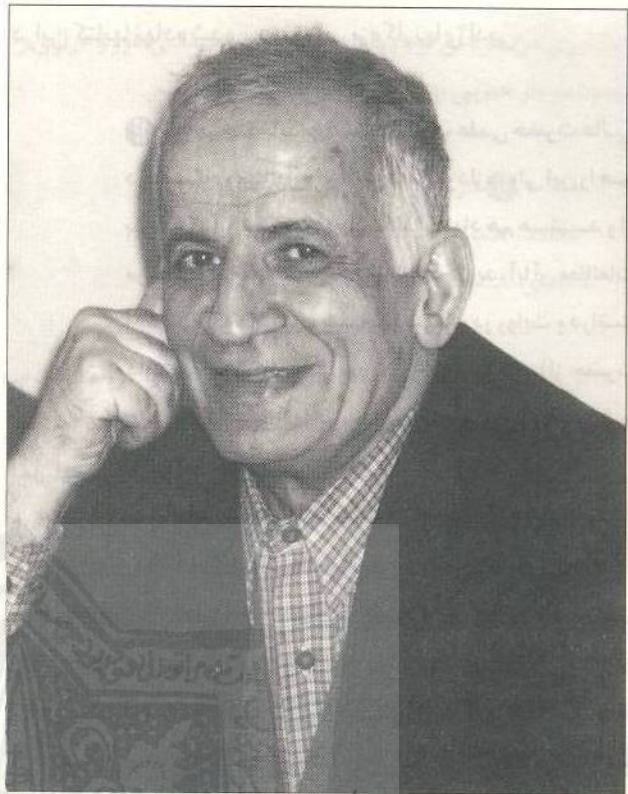
من هر چند باید به قسمت سلوک علمی حضرت عالی در دانشگاه و مطالعات اسلامی شما بپردازم، ولی این را هم بپرسم که آیا شما که صاحب مقام اجتهاد هم هستید و از مرحوم آقای خوانساری اجازه اجتهاد دارید، آیا آن مطالعات اجتهادی که داشتید و شیوه تدبری که در روایت و درایت داشتید و موشکافیهای لغوی و آن چیزهایی که ما از حضرت عالی یاد گرفتیم، آنها هم بعداً در دقتهای متن شناختی شما تأثیر گذاشت؟

خوب مسلم است. به علت اینکه این کتابهایی که درسی شده در حوزه‌ها از یک اصلتی برخوردار است. چرا با وجود آثار سیبویه و کسائی و ابن عصفور و ابن جنی و دیگران، مغنی و سیوطی درسی شد؟ معلوم می‌شود که اینها یک اصلتی داشته‌اند. اصالت به همان معنا که فرنگیها می‌گویند originality که جا افتاده یعنی آنها را دیگر را کنار زده است. این جا شرح لمعه در فقه جا افتاده، در اصول معالم و قوانین جا افتاده است. این نظام استدلال و بحث خیلی قوی است. یک طلبه در آغاز درسش کتاب زمخشری را می‌آموزد یا صمدیه شیخ بهایی را. همه با استدلال همراه است؛ و زبان همیشه باید با یک نوع منطق و فلسفه‌ای همراه باشد. امروز در دانشگاههای بزرگ جهان مثل آکسفورد، کمبریج و امثال اینها بحث است که به چه کیفیت ما منطق را وارد زبان کنیم. چند مقاله‌اش را در آن مجموعه‌ای که من چاپ کردم، یعنی منطق و مباحث الفاظ می‌توانید ببینید. خود منطقی که در درسهای طلبگی خوانده می‌شود، اصول فقهی که در درسهای طلبگی خوانده می‌شود، همه در ذهن انسان مؤثر است.

علم حدیث و منطق درایت و روایت آن چطور؟

علم حدیث هم همین طور. علم حدیث هم مبتنی بر منطقی است؛ بخصوص اینکه ما بخواهیم یک حدیثی را ارزیابی کنیم. درایتش خود یک مسئله است؛ ولی در همان روایتش هم یک جریان عقلی حاکم است که می‌گوید مثلاً اگر روایتی سلسله حدیثش ده نفر هستند و از این ده نفر، نه نفرشان عاقل و پاک دارای معیارهایی که باید، مثلاً عدل و امامی بودن و امثال اینها، هستند، ولی یکی از آنها مشکوک است همان یکی سند را ضعیف می‌کند.

در منطق هم شما همین کار را می‌کنید. در منطق شما، یک صغری دارید و یک کبری و یک نتیجه. می‌گویند نتیجه تابع اخس از



اصلاً اکراهی در کار نیست. می‌خواهم تأکید کنم زبان همیشه با منطق همراه می‌شود. این درسهای طلبگی که مورد بحث ما هستند، نظامات در هم پیچیده‌ای هم دارند.

صرف و نحوش به منطق مربوط است، منطقی به اصول فقه مربوط است، اصول فقه به معانی و بیان مربوط است، همه‌اش به فقه مربوط می‌شود. به طور کلی درسهای طلبگی مجموعه‌ای بوده و چنین بود که فرنگیها مفهوم «دانشگاه» را از اسلام گرفتند، بعد از اینکه فارابی کتاب «احصاء العلوم» را نوشت. این کتاب نشان دهنده این است که علوم به هم مربوطند و این نمی‌شود که من یک مدرسه را باز کنم و بگویم فقط منطق درس می‌دهم. او می‌گوید: تمام علوم به هم مربوطند و در آنجا ارتباط علوم را با هم ذکر می‌کند. فرنگیها به این نتیجه رسیدند که باید جایی درست کنند که جامع و شامل باشد، جامعیت داشته باشد؛ لذا فرنگیها کلمه *university* را برگزیدند؛ و عربها هم همان «جامعه» را برگزیدند.

کسی که در حوزه‌ها قوی کار کرده باشد و به سبک قدیم درس خوانده باشد، در رشته‌های مختلف خصوص رشته‌هایی که به هم مربوط است، مسلط می‌شود.

❖ استاد! شاید بتوان گفت مرحوم علامه شیخ محمد تقی

شوشتری یکی از اوجهای این خصلت تحقیق و نقادان حوزوی که در صحبت‌های حضرت عالی بود، بوده‌اند.

بله، کاملاً؛ در آثارشان که در حدیث هست یا شرح نهج البلاغه ایشان یا آن کتابهای متعددی که در آنها نقد رجال کردند. آقای سید مرتضی عسکری را هم باید یاد کرد. در هر حال افرادی در آن نسل هستند که ادامه دهنده همان راه گذشتگان اند.

این را باید در نظر داشته باشیم که در هر دوره‌ای که علم و دانش و تفکر و اندیشه آزاد بوده، شکفتگی علم و گسترش و نمو علم بیشتر بوده و در هر جا که تنگ نظری بوده خصوصاً در مدرسه‌های نظامیه که تفکر و اندیشه اشعری اجباری بوده، اگر کسی مثلاً اندیشه معتزلی یا اندیشه شیعی را می‌خواست دنبال کند، مورد تکفیر قرار می‌گرفت. این حالت موجب انحطاط علم شد.

در نحو با دو مکتب معروف روبه روییم: مکتب بصره و مکتب کوفه. معلوم می‌شود اینها آزادانه در هر دو جبهه فکر خودشان را عرضه می‌کردند. آن موقع رسمی بوده وقتی که دو اندیشه کاملاً متضاد همدیگر بودند، بعضیها می‌آمدند آنها را آشتی بدهند و بیان انصاف را ممالک قرار بدهند ما کتابهای زیادی در اسلام داریم به نام

مقدمتین است؛ یعنی آن دو مقدمه، یا کلی است یا جزئی؛ کلی اشرف است و جزئی اخس است؛ یا سالبه‌اند یا موجه؛ موجه‌اش اشرف است و سالبه‌اش اخس است. اگر یکی از آنها کلی بود و یکی جزئی بود؛ نتیجه حتماً باید جزئی باشد؛ اگر یکی سالبه بود و یکی موجه؛ نتیجه حتماً باید سالبه باشد. حتی در خارج از سیاق منطق می‌گویند «ان الزمان لتابع للأنزل نزل / تبع النتيجة للأخس الأزل»؛ روزگار همیشه تابع فرومایگان است و کمک به فرومایگان می‌کند، مثل اینکه نتیجه هم تابع فرومایه‌ترین مقدمتین است.

زمان به مردم نادان دهد زمام مراد
تواهل دانش و فضلی همین گناهت بس
این بد که قدر فضل ندانند چرخ و دهر
این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
می‌گویند مفاهیم باید حجیت داشته باشند، و گرنه چرا بعد می‌گویند: اگر شرط حجیت دارد، در این آیه شریفه قرآن چه می‌گویی: «لَا تُكْرَهُوا قِتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» کنیزانتان را مجبور به زنا نکنید، اگر آنها می‌خواهند که نجیب باشند؛ یعنی اگر نخواسته باشند که نجیب باشند شما باید تشویق به زنا بکنید؟! خوب، باز جوابش می‌دهند که اینجا سالبه به انتفاء موضوع است و اکراه تحقق ندارد؛ چون آنها اگر خودشان بخواهند این کار را بکنند،

کتاب الانصاف. مثلاً در همین مکتب بصره و کوفه ما کتابی داریم از ابن الانباری به نام الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین معلوم می‌شود اینها واسطه شده‌اند. یا در مسأله جوهر و ماده و به حساب جزء لایتجزی، معتزله بغداد با معتزله بصره، با هم اختلاف داشتند. دانشمندی به نام ابوسعید یا ابورشید نیشابوری کتابی دارد به نام الانصاف فی مسائل الخلاف بین البصریین و البغدادیین فی مسئله الجوهر. کتابهای زیادی به نام الانصاف و الانتصاف به چشم می‌آید با این کیفیت. همیشه روش دانشمندان اسلامی این بوده آنجا که اختلاف هست اختلافها را کم کنند. هر چه جهل و تعصب بیشتر بوده دامن به اختلاف بیشتر زده می‌شده. دانشمندان تیزبین کوشش می‌کردند مکتبها را به هم نزدیک کنند.

دو نمونه‌اش را عرض می‌کنم:

مکتبی بود که بیشتر خراسانیان و اهل ماوراءالنهر تابع آن بودند: مکتب ماتریدی در علم کلام (در برابر مکتب اشعری)؛ پیشوای این مکتب هم ابومنصور ماتریدی سمرقندی بود؛ بعد شاگردانش مثل نسفی و دیگران بودند تا می‌رسد به سعدالدین تفتازانی. خوب دو فرقه اشعری و ماتریدی از نظر اندیشه با هم تفاوت داشتند. ولی این گونه نبود که این فرقه بگوید: اینها دیگر اندیشند؛ بروند کنار! اینها حق اظهار نظر ندارند! بلکه آنها همدیگر را تحمل می‌کردند و بحث می‌کردند. دانشمندان هم کوشش می‌کردند بگویند درست است که شما با هم مخالف هستید، ولی عرصه علم جای تکفیر نیست! العلم عند الله؛ خداوند می‌داند که درست و نادرست کدام است و بشر نمی‌تواند بگوید که من درست می‌گویم و او خطا می‌گوید!

سبکی صاحب طبقات الشافعیین قصیده‌ای راجع به اختلاف نظر بین مکتب ماتریدی و اشعری دارد. می‌گوید در این مسأله و آن مسأله، جبر و اختیار و دیگر مسایل کلامی اختلاف هست. در آخرش می‌گوید:

زیاد سخت نگیرید و مسأله را بزرگش نکنید.

«بلا بدع و لا کفران» تو حق نداری بگویی او کافر است و تو حق نداری بگویی او بدعت گذار هست.

این نشان دهنده این است که این عالم، عالم تیزبینی بوده و علاقه‌ای داشته که علم باقی بماند، اسلام باقی بماند.

ابوالعلاء معری قصیده‌ای دارد در مرثیه یک فقیه حنفی، او می‌گوید: این فقیه رسالتی داشت که آشتی بدهد بین مکتب عراقی و حجازی و اینها را از هم دور نکند که این آن را تکفیر کند و او این را

تکفیر کند؛ این او را ملعون بگوید و او این را ملعون یا بدعت گذار بگوید. می‌گوید: این فقیه، فقیه‌ی بود که یگانه نبوغش در این بود که بین این دو مکتب را تلفیق کند؛ لذا بعد از او عراقی و حجازی قلیل الخلاف شدند؛ سهل القیاس شدند.

این از ممیزات حوزه‌های علمی قدیم؛ ولی در بحثهایی که از روی تعصب و به جهت حکومت حاکمانی مثل حاکمان بغداد که می‌خواستند اختلاف بین مردم زیاد باشد، برپا شده، نشانه‌های انحطاط پیدا شده است.

❶ اشاره فرمودید کار جدی متن شناسی جناب عالی از

دانشگاه شروع شد. زندگی شما پر از سفر به فرنگ و مجامع علمی بوده. این سفرهای مطالعاتی چه تأثیری در کار و پژوهش متن شناسی شما گذاشته‌اند؟

در این سفرهای متعدد یا بعد، چیزی بر علم و اطلاع ما در تصحیح متون اضافه نشد، جز اینکه اغلب در آنجا دانشجویان می‌خواستند رساله فوق لیسانس و یا دکتری بنویسند و متنی را انتخاب می‌کردند، ما از آنچه آموخته بودیم آنها را راهنمایی می‌کردیم.

دستور العملهایی هم البته هست؛ مثلاً برای نخستین بار اصول تصحیح متون را «برگشتراسر» نوشته و دانشمندان دیگری هم نوشته‌اند. مثل استاد دکتر صلاح الدین المنجد که یک دستور العمل و دکتر جواد علی یک دستور العمل نوشته و دکتر عبدالسلام هارون یکی نوشته است. من هم یک مقاله برای دانشجویان نوشتم که در بیست گفتار چاپ شده است ماقبل از اینکه به خارج برویم و با مستشرقان آشنا بشویم ترجمه‌های عربی آثار مستشرقین را خیلی مورد نظر داشتیم تا ببینیم آنها چه متودولوژی را به کار می‌برند. البته من در خارج که بودم بیشتر فلسفه و کلام و اصول فقه درس می‌دادم و کمتر در جریان تصحیح متون بودم.

اولین بار توجه من به آثار مرحوم محمد خان قزوینی بود. محمد خان قزوینی هم در اروپا بود و با کسانی مثل ادوارد براون معاصر بود. آنها در این قسمت‌ها وارد بودند. تصحیح متون اول یک مکانیکی بود. ولی مسلماً وقتی که ارتباط با علم پیدا می‌کند، آنجا که در تصحیح متون آدم روش التقاطی را پیش بگیرد، ناچار است راجح و مرجوح را تشخیص می‌دهد؛ ولی اگر خواسته باشد یک نسخه را آماده بکند، آن دیگر اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ اگر خواست یک نسخه را اصل قرار بدهد و تفاوتش را با نسخه‌های دیگری در پاورقی ذکر می‌کند؛ لکن در روش التقاطی مسأله راجح و مرجوح پیش می‌آید؛ چون راجح باید در متن قرار بگیرد و مرجوح در پاورقی؛ هر کدام از هر

نسخه‌ای که باشد، باشد.

اصالت به معنای اول همان کلمه *originality* را به کار می‌برند و برای متن صاحب اصالت به معنای دوم که آیا مجعول نباشد، منتسب نباشد *authenticity* به کار می‌برند: *authority*. کتاب مثل اشتر نامه که من تحقیق کردم و معلوم شد از عطار نیست. شاعر خودش می‌گوید من همان هستم که اسرار نامه را گفتم، مصیبت نامه را گفتم، ولی بعد پیدا کردیم که این خودش خیال کرده که عطار است؛ گفته:

از وجود خویش فانی آمدم زین سبب عطار ثانی آمدم
این کتاب «اثولوجیا» که می‌گفتند از ارسطو است کلمه‌ای است از *theology* که بعداً کشف شد از ارسطو نیست بلکه این بخشی از انشاد است که تساعات یا تاسوعات در عربی به آن می‌گویند. مثلاً همین کتابی که در ادبیات هست ترجمان البلاغه مدتها بود که می‌گفتند از فرخی است، حالا به این نتیجه رسیدند که مثل اینکه در آخرش دعایی بوده که کلمه فرخی در آن هست.

بله، فرخی و پیروزی.

بله، بعد معلوم شد کتاب از محمد بن عمر رادویانی است. خیلی کسان هم بودند که به جهتی کتاب جعل می‌کردند. خود جاحظ می‌گوید ما گاهی کتاب می‌نوشتیم و منتشر می‌شد ولی کسی به آن توجه نمی‌کرد و همان کتاب را وقتی می‌گفتیم تألیف عبدالله بن مقفع یا سعد بن هارون است می‌دیدیم دست به دست می‌گردد و پول می‌دهند و می‌خرند.

در زمان خودمان هم جعل یا سرقت بود. من یک سالی خارج بودم. وقتی آمدم یک نفر گفت این کتاب *لسان التنزیل* را که شما چاپ کردید، یک کسی آن کلمه «تنزیل» را از آن پاک کرده و به جای آن گذاشته «القرآن»، و شده «لسان القرآن» و یک مؤلفی هم برایش درست کرده و شده یک کتاب مستقل! کتاب را به دست آوردم؛ وقتی نگاه کردم حروفچینی اش هم همان حروفچینی بود!

این شخص کتاب را چاپ کرده؟

بله!!

در ایران؟

بله!! الان خودم یک نسخه اش را دارم به نام «لسان القرآن»! می‌گویند: «الكلام یجر الکلام». در مقامات حریری هم یک مقاله شعریه هست که درباره یک قصیده ذوقافیتین بحث سرقت و انتحال را طرح کرده.

اشاره کردید که خودتان برای دانشجویان آیین نامه

تصحیح متون تدوین فرمودید و بر کار آنها نظارت داشته‌اید.

چه بسا درس مآخذ شناسی و مرجع شناسی گفته‌اید. در این

زمینه چه تجاربی دارید؟

شاگردانی داشتیم که به آنها می‌گفتم یک متن را تصحیح بکنید ولی آن را کار اصلی قرار نمی‌دادیم. می‌گفتم متن را تصحیح بکنید ولی شما باید مقدمه‌ای هم بنویسید. در مقدمه باید نسخه‌های خطی که مورد استفاده قرار داده‌اید، از نظر کتاب شناسی و نسخه شناسی معرفی شود. این نسخه از کجا بوده؟ چند صفحه بوده؟ به خط کی بوده؟ نوع خطش چه بوده؟ اصلاً این نسخه جلدش و یاسایر خصوصیاتش چگونه بوده؟ آیا ناقص بوده؟ کامل بوده؟ به خط مؤلف بوده یا به خط شاگردش بوده؟ معلم صحه گذاشته؟ اینها همه در ارزیابی نسخه‌ها تأثیر می‌گذارد.

ممکن است یک نسخه‌ای قدیمتر باشد و در عین حال مرجوح باشد؛ برای چه؟ برای اینکه یک کاتب بیسوادی از روی خط مؤلف نوشته و تمام صحیح‌های او را غلط نوشته. ولی یک نسخه‌ای ممکن است از سه نسل بعد باشد و چون به دست دانشمندان استنساخ شده، جدیدتر و در عین حال صحیح‌تر باشد. نمی‌شود ما ملاک را اقدام نسخ قرار بدهیم بلکه باید اصح نسخ را ملاک قرار بدهیم، هر چند معمولاً اقدام صحیحتر هست، ولی گاهی هم ممکن است خلاف این باشد. اینها را باید یک نفر اهل تحقیق در مقدمه کتاب بیاورد.

می‌گوییم در مقدمه کتاب اصالت کتاب را شما باید به اثبات برسانید. اصالت را به دو معنا به کار می‌بریم: یک، اینکه این کتاب چه ارزشی دارد که ما روی آن کار بکنیم. این خودش مسئله است. اگر کسی، طلبه‌ای مثلاً، دو بیست سال پیش، یا مثلاً دانشجویی برای خودش یک کتاب نوشته، و به صورت خطی باقیمانده، معنی اش این نیست که این کتاب ارزش داشته باشد که رویش کار بکنیم. باید معیارهایی داشته باشیم که نشان دهد وجود این کتاب چه چیزی را حل می‌کند. این حلقه مفقوده‌ای از برای چه سلسله‌ای خواهد شد؟

مورد دیگر صحت نسبت کتاب است به نویسنده. بعضی کتابها انتحال شده‌اند که ما داریم تصحیح می‌کنیم این یک نوع اصالت است. اصالت دیگر این است که این کتاب واقعاً از این مؤلف باشد و صحت انتسابش به ثبوت رسد. فرنگیها دو کلمه به کار می‌برند

۱۱) باز گردیم به سفرهایی که کردید و شرکت در مجامع.

طبعاً با بسیاری از متن‌شناسهای خارجی دوستی و آشنایی پیدا کردید؛ کدامیک از اینها برای شما شاخص‌تر بودند و

بیشتر در ذهن شما اثر گذاشتند؟

در بین عربها مثلاً یک فرد شاخصی که در مصر بود - خدا رحمتش کند - به نام عبدالسلام هارون. یا مثلاً در بیروت دکتر احسان عباس که متجاوز از دویست متن تا به حال تصحیح کرده‌اند.

۱۲) الان در اردن است؟

بله الان اردن هستند ولی قبل از این جنگها در بیروت بودند. و کتابهای زیادی تصحیح کرده‌اند.

۱۳) مصطفی جواد چطور؟

بله، ولی در وجود کسی مثل صلاح الدین المنجد کتاب‌شناسی هم به تصحیح اضافه می‌شد.

۱۴) عبدالسلام هارون را چگونه یافتید؟

تا جایی که با او آشنا شدم ایشان امین‌العالم بودند؛ در حقیقت معاون «مجمع اللغة العربیة» بودند و آنجا متنهایی عرضه می‌شد که توسط مجمع چاپ بشود. ایشان اشراف داشتند و یک عده‌ای زیر نظرشان کار می‌کردند. آنجا معمول است مدتها کسانی زیر نظر استادان کار می‌کنند.

همین دکتر احسان عباس پنج شش نفر بودند که شاگردیشان را می‌کردند تا تصحیح متن را بیاموزند. توجه می‌کنید که در دانشگاه ما این‌جور نیست! مجال و محیطی نیست که شاگرد کار کند، عملاً زیر دست معلم بار بیاید!

یکی از شاگردهای دکتر احسان عباس که کار تصحیح متون می‌کرد، خانم وداد القاضی بود که الانشارات التوحید را بعداً چاپ کرد؛ البصائر و الذخائر را چاپ کرد؛ و خودش الان رئیس دپارتمان مطالعات اسلامی در دانشگاه شیکاگو است. بعد از اینکه فضل الرحمان فوت کرد، او جانشین

شد.

ببینید! این سنت تعلیم شفاهی در آنجا هست ولی در دانشگاههای ما به آن معنا نیست.

خدا رحمت کند مرحوم فلاطوری را. می‌گفت در آنجا یک عده از شاگردها با استادها کاری می‌کنند که اسمشان هست: «کتاب پاک کن»؛ یعنی اینکه دستمال بردارند و گردهای کتابها را پاک کنند؛ یعنی در عمل واقعی تجربه می‌اندوزند؛ مثلاً استاد می‌گوید: برو برای من آن کتاب لسان العرب را بیاور؛ او می‌آورد و می‌بیند که استاد چگونه لغت را پیدا می‌کند؛ برو مثلاً تفسیر بیضاوی را بیاور. برو مثلاً مقدمه‌الادب را بیاور. این روش اگر در کار باشد شاگرد می‌تواند تدریجاً با روش و کار معلم آشنا بشود.

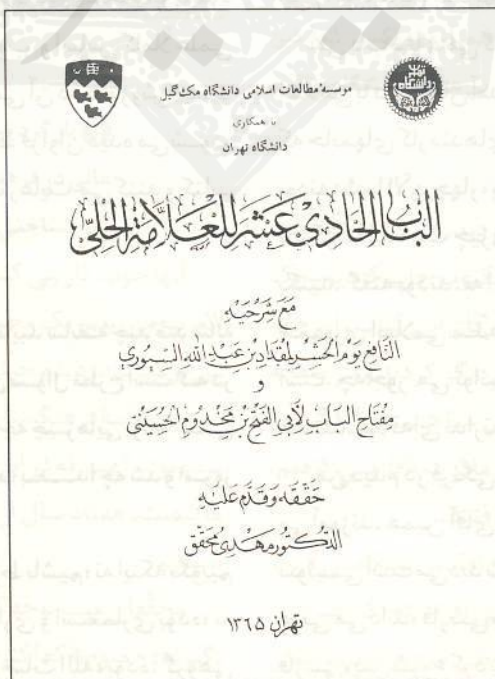
در اینجا متأسفانه چنین روشی نیست! به هر حال کارآموزی اهمیت بسیار دارد.

قبل از انقلاب ما خودمان درسی داشتیم به نام «روش تحقیق»؛ روش تصحیح و تحقیق متون را هم ذکر می‌کردیم.

اگر کسی بخواهد مقدمه بنویسد، باید شرح حال مؤلف را در مقدمه بنویسد؛ و روش شرح حال نویسی را باید معلم بگوید.

ما در شرح حال نویسی به چه استناد کنیم؟ ما گفتیم: اولین شرح حالی که ما می‌توانیم به آن اعتماد کنیم شرح حالی است که خود مؤلف نوشته باشد؛ یعنی چه؟ یعنی همانکه آقای خرمشاهی می‌گوید: «خود نوشت». این سندیتش بیشتر است. پس از آن طبعاً زندگینامه‌ای که اطرافیان و شاگردان بنویسند، سندیت دارد.

در مورد خودم یادم هست که مرحوم میرزا محمد علی مدرس تبریزی خیابانی را سعادت داشتم می‌رفتم پیشش و دو سال فقه می‌خواندم. خیلی نکته‌ها از روش و کارهای علمی وی یادم هست که در خور ذکر است ما خودمان برای کتابهایی که تصحیح کردیم و چاپ کردیم در شرح حالها، همین روش را به کار بردیم. اگر توجه کرده باشید شرح منظومه حاج ملأهادی سبزواری که من چاپ کردم در مقدمه‌اش یک شرح حال دارم از سبزواری به قلم خودش، یکی دارم به قلم دامادش، یکی دارم به قلم فرزندانش.



هم اکنون وضع تحقیق نصوص اسلامی را در غرب و بلاد عربی چطور ارزیابی می‌کنید؟ چه از لحاظ کیفیت و چه کمیت؟

در کشورهای عربی توجه به ظواهر زیادتر شده. کتابی حالا در قاهره چاپ می‌شود با آن کتابی که قبلاً در آن شهر چاپ می‌شده (مثل چاپهای بلاق) فرق دارد و از نظر ظاهر زیباتر و آراسته‌تر است؛ ولی آن دقت علمی که قدمای آنها به کار می‌بردند، در کار نیست. مثلاً همین کتاب شفای چاپ قاهره، از نظر ظاهر خیلی خوبست و در مقدمه‌اش هم طعنه زده به شفای چاپ سنگی که در ایران چاپ شده؛ لکن غلط زیاد دارد.

گویا آقای جعفر آل یاسین هم به شفای آنها ایراداتی گرفته‌اند؛ آیا حضرت عالی ملاحظه فرموده‌اید؟

نه، من ندیده‌ام؛ خودم قدری انتقاد کرده‌ام که در مقدمه شرح الهیات شفای نراقی چاپ شده.

در غرب دقت زیادتری می‌کنند؛ ولی اشکال غربیها این است که به زبان مسلط نیستند و ناچار می‌شوند کلماتی را توجیه کنند یا به سلیقه خود تفسیر بکنند. مثلاً کلمه‌ای که از فارسی یا زبان دیگر معرب شده را تشخیص نمی‌دهند؛ یا کلمه‌ای را که در آغازش «باء» به طور متصل نوشته شده، مرکب می‌پندارند و در معاجم ذیل حرف «ب» دنبالش می‌گردند.

در هر حال، مستشرقان یک متدولوژی استوار و مشخصی را به کار می‌برند. در همین کتابهایی که ما چاپ کردیم مصحح این الدرۃ الفاخره‌ی جامی، در مقدمه‌اش یک اسلوب و اساس کاملاً علمی به کار برده است؛ ولی در کشورهای اسلامی آن دقت و روش نیست و خصوصاً دقت کمتر شده؛ در متون اغلاط فراوان دیده می‌شود، هر چند که ظواهر را بنا بر اقتباس از غرب رعایت می‌کنند و کتاب آراسته و زیبا به نظر می‌آید.

استشراقی که اشاره می‌فرمایید سابقه چند صد ساله

نسبتاً مشخص دارد. همیشه این سؤال مطرح است که در این مسیر انگیزه‌های استشراق چه چیزهایی بوده؟ یعنی در آغاز انگیزه استشراق چه بود؛ بعداً چه شد و امروز چیست؟

ببینید! ما هیچ وقت نباید مُفَرَط یا مُفَرَط باشیم؛ نه اینکه بگوییم صد در صد تمام هدف استشراق، استبشاری و استعماری بوده؛ نه اینکه بگوییم صد در صد علمی و «طلباً لمرضات اللّٰه» بوده. گروهی

از این مستشرقان کسانی بودند که واقعاً با خلوص کار می‌کردند و انگیزه علمی در آنها بوده و هست. خود من بعضی را دیده‌ام که واقعاً انگیزه‌شان، انگیزه علمی است. البته انگیزه مادی هم وجود داشته. وقتی که فهمیدند در آثار مشرق زمین خصوصاً اسلام، مطالب فلسفی پیدا می‌شود، مطالب کلامی پیدا می‌شود، مطالب طبّی پیدا می‌شود، مطالب دارو شناسی پیدا می‌شود، گفته‌اند که برویم، کار بکنیم و در حقیقت سطح علم خودمان را بالا ببریم؛ چون در بعضی از آنها سود مادی هست؛ یا سود مادی نباشد، سود معنوی هست.

در همین راستا کسانی که هدف استبشاری و تبلیغ یا استعماری و استثماری داشتند هم بودند و کار خود را می‌کردند. از همین راه استفاده - یا سوءاستفاده - می‌کردند و پیش می‌رفتند.

ما باید درباره مستشرقان موردی قضاوت کنیم. می‌گویند آن مستشرقی که لغات شاهنامه را فهرست کرده، فریتس ولف، گفته بوده که من حاضر اسم من را روی کتاب نیاورند ولی این کتاب چاپ بشود.

زحمت می‌کشد در جمع‌آوری کردن و بسامدی کردن - به قول تاجیکستانها «چند آمدی» لغات شاهنامه؛ مگر این چه سودی برای او داشته؟! یک انگیزه علمی در کار بوده؛ همان انگیزه‌ای که در بزرگانی مانند شیخ مفید و شیخ طوسی و رازی و بیرونی و دیگران بوده.

چیزی است که ما نمی‌توانیم منکر بشویم آنها کنجکاو هستند و این را ما باید یاد بگیریم.

من باب مثل، می‌گویم: زمانی همسر یکی از بزرگان جمهوری اسلامی با دخترشان آمده بودند به مالزی. رفته بودند به یک مهمانی که خانمهای کارمندهای سفارت داده بودند. از این بعد سؤال کرده بودند: شما الآن چهار، پنج سال است که اینجا هستید؛ آیا زبان هم یاد گرفته‌اید؟ یک چیزی که مثلاً با مردم سلام و علیک و صحبت بکنید. گفته بودند: نه! آن خانم ناراحت شده و گفته بودند: ما در جمهوری اسلامی مدعی هستیم که جمهوری ما، جمهوری علم است. چه جور می‌توانیم بگوییم یک طبقه‌ای از ما، نصفشان که زنها هستند، علاقه‌ای ندارند یک کلمه یاد بگیرند.

من دیدم در فرنگی‌ها که اگر زبان هم یاد نگیرند، چیزی دیگر می‌آموزند. همین آقای دکتر لندلت که آمد به ایران، خانمش که سوئسی است می‌دید شوهرش دارد در تصوف اسلامی کار می‌کند؛ عربی می‌داند؛ فارسی می‌داند. خانم دید نه عربی می‌داند نه فارسی، پس شروع کرد به کار کردن درباره قلمکارها، از طریق خرید و

می‌شوند و شیعه می‌شوند مثل آقای حامد الگار که در کالیفرنیا هستند؛ شخص دیگر ویلیام چیتیک است، مصحح نقد النصوص جامی. شخص دیگری هم بود به نام دکتر «بارکر» در کانادا که خیلی علاقه به نسخ خطی داشت و درباره زبان اردو و زبان بلوچی کار می‌کرد و مسلمان شده بود.

من از «ایزوتسو» هیچ وقت نپرسیدم که شما مسلمان شدید یا نشدید؟ ولی یک دفعه او گفت: من مبانی مذهب خودمان، یعنی بودایی را با عرفان و تصوف اسلامی مقایسه کردم و اینها را اینها را منطبق با هم دیدم. پس بدین ترتیب، او هم در این جریان روحانی مذهبی که اسلام دارد افتاد.



❗ باز گردیم به جهان متن پژوهی؛ با توجه به این که حضرت عالی در فرهنگستان دمشق عضو هستید، کارهای متن‌شناختی آنها را چگونه می‌بینید؟
آنها خوب کار می‌کنند. مقالاتشان را مرتباً در مجله مجمع اللغة العربیه می‌بینم. یک مجموعه از متن‌هایی را هم که چاپ کردند برای من فرستادند؛ دیدم خیلی خوب کار کرده‌اند.
در جلسه فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، وقتی تازه تأسیس شده بود، گفتم که در این مباحث خیلی سریع باشید، به دلیل اینکه ما شصت، هفتاد سال از همین دمشق در کار فرهنگستان عقب‌تر هستیم.
محققان عرب توجه کردند که آن دقت علمی که در غرب بوده فرا بگیرند؛ خصوصاً که اکثرشان هم در خارج، در اروپا، تحصیل کردند.

گفتگو و... پس از دو سالی که اینجا بود، دیدم کاتولوگ خیلی منظم و منضبطی از انواع و اقسام قلمکارها درست کرده و همه را طبقه‌بندی کرده (از نظر مکانی، از نظر تکنیک، از نظر فرم، و حتی ابزار آلاتی که در یزد و دهات یزد به کار می‌بردند.) وقتی رفته بودند، موزه شهر بازل سوئیس، این مجموعه از او را خرید.

خوب؛ این چه انگیزه ایست؟ ما می‌توانیم بگوییم همه فرهنگیها انگیزه نادرست و غیر علمی و مثلاً تبلیغاتی یا استثماری داشتند؟ خیر، علاقه دارند!

❗ آنها هم که انگیزه استعماری داشتند مثل اریینوس از جدیت در کوششها و تلاششان، می‌توانیم درس بگیریم.

خوب، مسلم است! چون شما مقاله همین اریینوس را بخوانید و ببینید در آن زمان (یعنی چند قرن پیش) چه تسلطی به میراث علمی اسلامی داشته است. کشیش متعصبی هم بوده. در آن زمان، تلاشی به خرج داده تا آن همه اطلاعات را از کتابخانه‌ها و مراکز نسخ خطی به دست آورده. دیگران هم هستند همین آقای ایزوتسو که در ایران بود، یک ژاپنی است. کشور ژاپن بعد از ما وارد عالم جدید شد. فرهنگ جدید را تکنولوژی جدید را بعد از گرفتند؛ و به چه استواری کارهای علمی می‌کنند! با پیشرفت خوب علمی! همین الآن در میان ژاپنی‌ها مستشرقانی پیدا می‌شوند که فعال اند. مثلاً یکیشان کتابی درباره فن آوری حفر قنوات در ایران نوشته است.

❗ ظاهراً به خیلی از مسائل دور از خود هم بهما می‌دهند. همچنانکه یکی از شاعران خود شما روی اکسیر العارفین ملأصدرا کار کرده بود؛ به خط عربی هم در دانشگاه توکیو چاپ کرد.

با ترجمه ژاپنی؛ بله آقای کامادا.

بسیاری از مستشرقان خوب کار می‌کردند. همین التصریف زهراوی - که ما با کمک مرکز نشر میراث مکتوب چاپ کردیم - یک نمونه اش است. هشتصد سال پیش مستشرقان این کتاب را ترجمه کردند و چاپ کردند. و باز هم ترجمه‌های دیگر کردند و در صفحه اولش، من تصویرش را چاپ کردم؛ در زمان ما هم در ۱۹۷۴ در کالیفرنیا چاپ کردند. همین کتاب را وقتی ما ترجمه فارسی کردیم، به هر جا گفتیم آن را چاپ بکنید، زیر بار نرفتند.

بعضی مستشرقان هم تحت تأثیر نفس افکار اسلامی قرار می‌گیرند. این بستگی دارد به نظام روحانی افراد که یک چیزی را بپذیرند یا نپذیرند. عده زیادی می‌پذیرند و حتی صد در صد مسلمان

نسل جدید آن مقدار اطلاعات را هم که از مشایخ و بزرگان سنتی به دستشان رسیده به کار می‌بندند؛ مثل نسل جوان مملکت خودمان که کوشش کردند آنچه را استادان بزرگی که در دانشگاه تهران بودند - مثل مرحومان فروزانفر و همایی و بهمنیار در کارهایشان آورده‌اند، یاد بگیرند؛ متدولوژی غربی را هم به کار ببرند؛ مثل مرحوم دکتر محمد معین.

❶ حالا که صحبت پیش آمد، مرحوم همایی را چه جور ارزیابی می‌کنید؛ با توجه به اینکه حضرت عالی با ایشان رابطه خیلی نزدیکی داشتید؛ هم از دوستانشان همایی بودید و بزرگداشت او را هم برگزار کردید.

همایی آدم برجسته‌ای بود. بیست سال در مدرسه، در نظام حوزه، در اصفهان کوشش کرده و جامع الاطراف شده بود. ذوالفنون بود. در صرف و نحو عربی استاد بود؛ خودش سالها مدرّس مطوّل و علوم بلاغت بود و تفرّص خوبی هم در زبان و ادبیات فارسی داشت. در آن کتابهایی هم که تصحیح می‌کرد خیلی با دقت بود؛ مثلاً دیوان عثمان مختاری یا مصباح الهدایه یا التفهیم.

باعث تأسف این است که چرا این افراد در زمان حیاتشان، در یک پاره‌ای از زندگی، مجال نداشتند که بتوانند افرادی را تربیت بکنند و بعد هم که آمدند به دانشگاه، در سنین کهولت و پیری و کم توانی بودند. آن وقت دیگر حال و حوصله‌ای برای تعلیم نداشتند. خود مرحوم همایی همیشه این تعبیر عربی را برای خودش به کار می‌برد:

«فی الصیف ضیعت اللبن» این نشانه از این است که او مجموعاً از زندگی علمی خودش راضی نبود. حالا آن جریانهایی را که در زمان تشکیل دانشگاه همایی را کنار زده بود من نمی‌دانم؛ ولی در هر حال او فرد برجسته‌ای بود؛ اعم از اینکه در دانشگاه شد یا به عنوان دبیر در تبریز خدمت کند. فارسی و عربی را عالی می‌دانست و در مقارنه و مقایسه بین این دو ادبیات بسیار قوی بود.

با مرحوم همایی من از این جهت آشنا شدم که در سال دوم دانشکده ادبیات، ایشان معانی و بیان درس می‌دادند. البته ایشان مرا از حضور در کلاس معاف کردند و می‌دانستند که من مطوّل را درس داده‌ام و لازم نیست بیایم سر کلاس بنشینم؛ حتی یک دفعه هم، وقتی مرحوم عبدالعظیم خان قریب کلیله و دمنه درس می‌دادند، من چون در دبیرستانها دبیر بودم، به درس حاضر نمی‌شدم؛ ایشان هم غایبها را دیگر در خرداد امتحان نکردند و گفتند که در شهریور امتحانشان بکنیم. مرحوم همایی واسطه شد و

گفت: اگر این محقق غره‌اش بهترین غره نشد، امتحان را بگذارید به شهریور!

باری، مرحوم همایی خیلی به من علاقه داشت و حتی من را به انجمن آثار ملی، معرفی کرد؛ همان موقعی بود که آثار عطار را می‌خواستند چاپ بکنند. لذا آن کتاب اشتر نامه‌ای که منسوب به عطار است، من برای انجمن آثار ملی آماده کردم و چاپ شد.

ارتباط من با انجمن به معرفی مرحوم همایی بود و بعد هم آنها در خیلی از مسائل با من مشورت می‌کردند؛ هم مرحوم سپهبد آق‌اولی - که رئیس آن انجمن بود - و هم مرحوم سید محمد تقی مصطفوی، باستان شناس - که بیشتر کارهای آنجا را او متکفل بود. من یک مقداری از متون ادبیات عرب را هم خصوصی خدمت استاد همایی قرائت کردم که از آن جمله قصیده سینیه بحرّی بود. می‌رفتم منزل ایشان که در خیابان پامنار بود؛ می‌نشستیم در خدمت ایشان؛ می‌خواندم و ایشان اگر نکته‌ای مهم بود، بحث می‌کردند و بعد تصویب می‌کردند که تو تمام قصیده را از نظر قالب و محتوا و لفظ و معنا مسلط هستی.

❷ این نکات و تذکرات گهگاهی ایشان را شما ثبت هم فرموده‌اید؟

بله، من آن چیزهایی که پیش ایشان قرائت کردم، در دفترهایی نوشته‌ام و یا مطالب را با مداد گوشه متن ثبت کرده‌ام؛ موجود است. کلاً خیلی از اقادات استادانم یادداشت دارم.

❸ از مرحوم فروزانفر هم هست؟

از مرحوم فروزانفر هم هست. حالا بعضی از آنها ممکن است گم شده باشد؛ ولی از مرحوم فروزانفر هم می‌دانم که دارم.

فی‌الجمله، مرحوم همایی علاقه فراوانی به بنده داشت. یکدفعه یادم می‌آید مالاریا داشتم، در آن زمان چون پیاده می‌آمدند و می‌رفتند، با ایشان همراهی می‌کردم تا تنها نباشند. آن روز گفتم: من مریض هستم. ایشان دارویی از آن داروهای گیاهی که داشتند به من دادند، و با یک حسرت و تأثیری گفتند: تو یکی لا اقل بمان، تو یکی بمان، نمیر!

اینها، همایی و امثال او، نسلی بودند که خیلی مشوق بودند؛ توجه می‌کنید؟! متأسفانه، تدریجاً این نسل منقرض شد! نسلی بودند که اگر استعدادی در کسی می‌دیدند، همه جانبه او را کمک می‌کردند؛ شاگرد پرور بودند. در حالیکه ما بعد از آنها می‌بینیم یک نسل دیگر آمده که اصلاً گاه نسبت به یک شاگرد حسادت می‌کند و

کوشش می کند که شاگرد پیشرفت نکند. سابقاً استادان چقدر مقید بودند که دست شاگردانشان را بگیرند و تا جایی که می شود بیارند بالا و سفارش بکنند! مثلاً مرحوم دکتر صدیقی از این قبیل بودند. یادم هست شنیدم وقتی که در شورای دانشکده ادبیات مطرح کرده بودند که محقق برای تدریس زبان فارسی در مدرسه السنه شرقیه سال دوم در لندن بماند، آقای دکتر صدیقی گفته بودند: نه تنها امسال و سال دوم، که من سال سوم را هم پیشنهاد می کنم. ایشان بمانند؛ چون هم تدریس خواهند کرد و هم چیزهایی خواهند آموخت که به مملکت ما می آورند و برای ما مفید است.

❦ از ماجرای بزرگداشت مرحوم همایی هم بفرمایید.

در اثر همین محبتی بود که مرحوم همایی به من داشتند. این استادان بزرگ انگیزه ای در من به وجود آورده بودند که بتوانم عسری از معشار محبت و لطفشان را جبران بکنم. لذا یادنامه ادیب نیشابوری را چاپ کردم یا مقدمات آرام نامه یا جشن نامه مدرس رضوی را فراهم آوردم. معیار انتخاب هم علم بود و هم تقوا، و هم آن رابطه معلم و شاگردی که نوعی از رابطه پدر و فرزندی است. این کار را کردم و حتی یک وقتی هم به دانشکده ادبیات اعتراض کردم که من نمی گویم برای هانری کربن مراسم بگیرید و جشن نامه درست نکنید، او هم عالم است، باید مراسم بگیرید؛ ولی نه همه اش عالم خارجی! توجه به عالم داخلی هم داشته باشید و استثنا نگذارید؛ عالم، عالم است! آن کسی که خدمت به ایران می کند، خدمت به اسلام می کند در داخل هم هست. نه اینکه فقط مبهج بشویم از اینکه فلان جایزه را به فلان خارجی دادیم! این جایزه را به افراد خودمان چرا ندهیم؟!

این انگیزه بود که مجلس بزرگداشت همایی را فراهم کردیم و همایی نامه را برای تقدیم به استاد چاپ کردیم. وقتی هم استاد به آن مجلس آمد، چقدر خوشحال شد.

حاج آقای نورانی همان روز به من گفت: محقق! خدا عمرت بدهد که ده سال به عمر همایی اضافه کردی!

مرحوم همایی در آن مجلس که وارد شد، دید تمام تالار فردوسی پر از جمعیت است و اغلب هم شاگردان خودش هستند. بعضی در آن زمان وزیر بودند، با اینهمه آمدند و در حضور جمعیت دستش را بوسیدند؛ اظهار ارادت به او کردند. در آن مجلس وقتی از پله های تالار فردوسی پایین می رفتند، عصا به دستشان بود و من در کنار ایشان بودم. رو به این طرف می کرد و می گفت: «خدا خیرتان بدهد!» رو به آن طرف می کرد و می گفت: «خدا عمرتان بدهد!»، «خدا

خیرتان بدهد! خدا عمرتان بدهد!»، تا رسیدند و رفتند بالا. اگر ما می خواهیم علم در این مملکت جریان پیدا کند و نموبکند و از این صورت مدرک گرایی بیرون بیاید، باید معنویتی در مراکز علمی وجود بیاوریم؛ و گرنه کلاهمان پس معرکه است! سر اینکه در حوزه ها علمای بزرگ تربیت می شدند این است که این محبت و این علائق معنوی بین شاگرد و استاد بود؛ محیط معنوی بود؛ ولی

الآن شما نگاه کنید: محیط محیط اداری است! معنوی نیست! این مؤسسه (مؤسسه مطالعات اسلامی) ما شصت کتاب چاپ کرده که علامت دانشگاه تهران هم بالای آن است. الآن مثلاً تلفن می کنند از خارج به دانشگاه تهران که مؤسسه مطالعات اسلامی را می خواهیم. کسی از دانشگاه می گوید: یک چنین چیزی نداریم! اینقدر بی اطلاعی هست و روابط سطحی شده!

❦ می خواهم در پیوند با مسأله معنویت عرض کنم که همین الآن بعضی شاغل به کار تراث هستند؛ ولی به نظر می رسد که امثال مرحوم همایی مشتاق به کار تراث بودند، نه شاغل! بنده تعبیر می کنم که اینان زائرنانی بودند که به زیارت عالم تراث رفتند و زائرانه و با طهارت هم به این زیارت نائل شدند.

همین طور است؛ البته، در هر حال، ما هر دو گروه را باید تحسین و تشویق کنیم؛ هر کسی کار می کند و کار درست می کند، قابل ستایش است.

رحم الله من عمل شیئاً فاتقنه!
طبقه بندی اش بستگی به شخصیت و منش هر کسی دارد که العطیات علی حسب القابلیات!

کسی مثل مرحوم آیت الله رفیعی قزوینی است؛ کوشش وی برای ما محترم و زحمتش مأجور است، چون تمام آن جریان فلسفی که کار می کرد، در وجود خودش مطرح بود یعنی با حکمت وحدت پیدا کرده بود.

❦ یعنی: فلسفه را می زیست!

بله؛ ناصر خسرو می گوید:

حکمت نشود یکتا در طبع شما را

گر در طلب مال شما پشت دوتایید

خیلی خوب! این یک نفر؛ «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء». یک

کسی هم هست که در آن درجه نیست و در درجه پایین تر است. می بینیم کسی کتاب فلسفی یکی از دانشمندان را می گیرد و از

اول تا آخر با دقت ترجمه می کند؛ حالاً ممکن است که ترجمه بکند و بگوید که من حق التالیف خوب می گیرم و از این راه نان می خورم و زندگی می کنم؛ باز هم خوب است!

❶ یکی از کسانی که مبتهج به میراث قدما، خصوصاً میراث شیعی، بود مرحوم محدث ارموی بود که حضرت عالی هم با ایشان ارتباط داشتید؛ ای کاش یادی هم از مرحوم محدث می فرمودید.

بله او هم از آن کسانی بود که واقعاً عاشق علم بود. من اولین باری که با مرحوم محدث ارموی آشنا شدم در زمانی بود که طلبه بودم؛ اتاقی در مدرسه سپهسالار قدیم داشتم. آنجا بودم که دو نفر از مدرسان مشهد آمدند به تهران؛ یکی مرحوم شیخ محمد رضا ترابی خانرودی بود که آمد در همان اتاق ما ساکن شد و ما معلم را هم پیش ایشان خواندیم. در مشهد هم ایشان برای مرحوم دکتر فلاطوری و دکتر جعفر جعفری لنگرودی، تدریس رسائل و مکاسب می کردند. مرحوم ترابی وقتی به تهران آمد، چهره شناخته شده ای بود. شخص دیگری که همان وقتها در آنجا تردد داشتند، حضرت آیت الله وحید خراسانی بودند که آن وقتها منبر هم می رفتند و اولین منبر هم که تهران رفتند به معرفی پدر ما بود. یادم هست که پدرم برای برخی از بازاریها تعریف ایشان را کرده بودند تا بیایند مسجد بزرگها منبر بروند. خود حاج آقا، پدرمان، در روز موعود وقت نداشتند که بیایند؛ لذا اولین بار من را فرستادند. یادم هست آن بازاریها، جثه لاغر و ضعیف آیت الله وحید را - که آنوقتها به عنوان آشیخ وحید خراسانی معروف بود - دیدند، فکر نمی کردند که این شخص مرد میدان چنین مسجدی باشد؛ ولی وقتی رفت منبر و شروع کرد به صحبت کردن، همه متعجب شدند که این جوانی که شاید مثلاً بیست و پنج، شش سال از عمر او نمی گذرد چه جور مسلط به سخن است! با این جثه لاغر! من آن وقتها به یاد آن شعر حماسه ابوتمام افتادم که می گوید: مرد لاغر اندام و ضعیفی را می بینی و او را به ریشخند می گیری و نمی دانی که در جامه او یک شیر زیان قرار گرفته؛ دیگری گفت:

ای برادر کوه دارم در جگر
چون شوی غره به شخص لاغرم!

خلاصه آن کسانی که با آن دوتن در حوزه علمیه مشهد، هم درس یا آشنا بودند به مدرسه رفت و آمد می کردند. از آن جمله مرحوم محدث ارموی بود که با آقای ترابی در مشهد آشنا شده بودند. حالاً کدام مدرسه بودند؟ نمی دانم. آقای ترابی مدرسه نواب بود. محدث

کدام مدرسه بود؟ نمی دانم. به هر حال، با هم رفت و آمد و سلام و علیک داشتند. خوب گفت: «غریبان را غریبان یادگارند!»
آقای ترابی می گفت: «بله این سید جلال از همان وقتها هم از طلبه های فاضل بود و علاقه ای به نسخه های خطی داشت؛ از دقتش و همتش صحبت می کرد.»

بعدها آقای محدث آمدند به دانشگاه تهران و عربی درس می دادند. من ایشان را یا در دانشکده می دیدم یا در چاپخانه دانشگاه؛ خیلی به من محبت داشتند و کارهایی را که من می کردم تحسین و تبحر می کردند.

کتاب ایضاح فضل بن شاذان را که تصحیح کرده بودند و از کتب مهم شیعه است، در دانشگاه تهران عرضه کردند. برخی در دانشگاه تهران نمی دانستند که این کتاب چه کتابی هست؛ لذا آن مرحوم را آن موقع به قول عوام «سنگ قلب» کردند. گفته بودند: برو ترجمه اش را هم بیاور، ضمیمه اش کن.

می خواستند از سر و کنند.

من رفتم و با عصبانیت گفتم: «شما اگر این را چاپ نکنید، من این کتاب را چاپ می کنم و در مقدمه اش می نویسم که در شورای انتشارات دانشگاه افرادی هستند که اصلاً ارزش علم را درک نمی کنند!» عاقبت قبول کردند و چاپ کردند و مرحوم ارموی در هم مقدمه اش نوشتند که چاپ این کتاب با معرفی محقق بوده است.

دیگر زیاد با هم سروکار داشتیم. اغلب توی چاپخانه دانشگاه ایشان را می دیدم که می آمد بالای سر حرفچینها - مثل خود من. به یاد دارم حرفچینها شکایت مرحوم محدث را به من می کردند. می گفتند: از کتاب سه نمونه دادیم به آقای محدث و دیده اند؛ آنوقت آن نمونه ای که باید اجازه چاپ بدهند، می بینیم که مثلاً حاشیه اش مقدار زیادی اضافه کرده اند.

به ایشان گفتم: استاد! اینها از دست شما شکایت دارند. گفت: آقا! چه شکایتی؟ گفتم: این نمونه ای که شما باید اجازه چاپ بدهید، مقدار زیادی به آن اضافه کرده اید. گفت: آقای دکتر! شما اهل علم هستید، فاضل هستید، من دیشب بعد از تهجد، بعد از نماز شب، کتاب مصباح کفعمی را مطالعه کردم و این عبارت خوب را پیدا کردم و اضافه کردم؛ شما اگر بودید نمی کردید؟ گفتم: حالاشما رعایت بفرمائید! به آنها هم گفتم: استاد محدث اهل علم هستند؛ شما هر خدمتی که به ایشان بکنید جزو ثواب و عبادت های شما محسوب می شود؛ چون ایشان آثار ائمه اطهار - علیهم السلام - را چاپ می کند.

دیگر آنها راضی شدند که کنار بیایند و اعتراض نکنند.

قسمت بزرگی از کارهای حضرت عالی تصحیح و اصلاح

کتاب درسی قدیم است که شرح باب حادی عشر و معالم

الاصول و امثال اینها در این ردیف بوده‌اند. در این زمینه هم

اگر توضیحی بفرمایید ممنون می‌شویم.

اولش اینطور بود که آن سالی که ما رفتیم در کانادا در کرسی

شیعه شناسی تدریس کردیم. خواستیم کلام شیعه را درس بدهیم و

از کتاب شرح باب حادی عشر استفاده کنیم. شرح باب حادی عشر

یک چاپ سنگی پر غلطی داشت که اگر یادتان باشد، کوچک هم

بود. من آنجا وقتی که درس دادم، مطالبش خیلی خوب بود ولی

اشاره به اغلاطش هم می‌کردم.

یک دفعه به من گفتند: آقا! اگر این از کتابهای خوب شماست،

در عالم تشیع یکی پیدا نمی‌شود که یک چاپ درستی از این کتاب

بکند؟! من دیدم راست می‌گویند؛ اصلاً جواب نداشتم که بدهم که

چرا یک کتاب چاپ سنگی که خود من دارم غلط‌هایش را می‌گویم

-بدین شکل مانده است.

تصمیم گرفتم این کتابهای درسی را که به این صورت چاپ

سنگی زمان ناصر الدین شاه و زمان مظفر الدین شاه مانده است به

صورت امروزی چاپ کنیم، تصحیح انتقادی بکنیم، مقدمه بنویسیم

و با فهرستی مناسب منتشر کنیم.

در چاپ سنگی همین شرح باب حادی عشر حتی اسم کتاب

روی آن نبود؛ پشت کتاب اسم مؤلف نبود. پر از غلط هم بود.

حالا جالب این است که همیشه افرادی هستند که نمی‌توانند

فرق بگذارند! بعد از این که من شرح باب حادی عشر را چاپ کردم

که فهرست مطالب دارد و فهرست اصطلاحات دارد و موارد

کاربردشان را می‌گوید (مثل همین شرح منظومه)، کسی به من

گفت: آقا! همان چاپ قدیمش هم اشکالی نداشت و بالاخره ما از

روی همان می‌خواندیم! گفتیم: آقا! آخر امروز چه جوری می‌شود

شما کتابی را عرضه بکنید که اسم کتاب و اسم مؤلف و فهرست

نداشته باشد و ثانیاً شما غلط را چه جور می‌توانید توجیه بکنید.

گفت: مثلاً کجای آن غلط است؟ گفتم: در این چاپ سنگی شرح

باب حادی عشر نوشته: «قال البخاری». خوب «بخاری» به نظر

انسان می‌آید که صاحب صحیح بخاری باشد که محدث بوده، است؛

ولی این غلط است. گفت: چه درست است؟ گفتم: «قال النجاری». او

دارد تفکر نجاریه از اتباع نجار را که از پیشوایان معتزلی است و شرح

حالش و فکرش هم در کتابهای ملل و نحل آمده، شرح می‌دهد. حال

ما بیاییم بگوییم «نجار» و «بخاری» برای ما فرقی نمی‌کند!؟

جای دیگر نوشته «قال البصری» یا «حسن البصری»؛ حالا

نمی‌دانم حسن اش هم بود یا نه؟ حالا این تبادر می‌کند که حسن

بصری است. گفت: خوب مگر نیست؟! گفتم: غلط است! گفت:

منظور کیست؟ گفتم: آقا! این ابوالحسین بصری است که کتاب

المعتمد فی الاصول الفقه‌اش به وسیله «محمد حمید الله

حیدرآبادی و حسن حنفی» در دو جلد بزرگ در دمشق چاپ شده.

آیا می‌توانیم بگوییم که عالم هستیم یا توی مدرسه‌ایم و اینها برای

ما فرق نکند؟ حسن بصری یا ابوالحسین بصری فرق نکند؟

این بود که تصمیم گرفتم کتابها را به صورت آبرومند در آوریم.

نمونه‌اش هم همین شرح منظومه‌ما بود؛ نمونه‌اش همین قیسات

بود. اگر این قیسات را ما به این کیفیت چاپ نمی‌کردیم در یک مجله

علمی آمریکا مورد بحث و ستایش قرار نمی‌گرفت. اگر خواسته باشیم

علممان را عرضه به دنیای علم بکنیم، بایست به صورت مطلوب

بکنیم.

آن شرح باب حادی عشر قطع کوچکی را که نه فهرستی دارد،

نه مقدمه‌ای و پر از غلط است ما چه جور به عالم علم عرضه بکنیم؟

در حالی که در بن، در پاریس، در اشتوتگارت، جاهای دیگر متون

عربی را به صورت آبرومند چاپ می‌کنند.

خوب، ما این کار را کردیم ولی یک مسئله هم هست. مسئله‌اش

این که در اینجا هیچ اینگونه کارها مورد تشویق قرار نمی‌گیرد. همین

«مرکز نشر میراث مکتوب» واقعاً باعث امیدواری است. الآن وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی تشویق می‌کند ولی در دانشگاه هیچ کس

در این جریان مشوق ما نبود. به بعضی از نهادها می‌گفتیم که این

کتابها را بخرند که ما بتوانیم کتاب دیگری را با آن پول چاپ بکنیم،

ولی به هر جا نگاه می‌کردیم، می‌گفتند: آقا! این کتاب علمی است و

ما برای کتابخانه‌های عمومی نمی‌توانیم بخیریم! الآن همین شرح

الهیات شغای ملامهدی نراقی (چاپ ما) همه‌اش انبار است. آن

کسانی که نیازمند بودند و اهل علم بودند از نان شبشان زدند و مثلاً

یک جلد خریدند؛ بقیه‌اش مانده است. ما به هر نهادی که گفتیم که

بخرید و بفرستید به مراکز علمی و فرهنگی، کتابها را دیدند و گفتند:

نه، چون این کتابها اغلب عربی است و علمی هم هست و در سطح

بالاست و به درد کتابخانه‌ها نمی‌خورد! گفتیم: خوب، خیلی خوب،

متن عربی‌اش به درد نمی‌خورد، ولی آن مقدمه‌ای که من خودم

نوشتم که این سینا چه اثری در غرب گذاشته، اگر آن را یک دانشجو

بخواند، باعث افتخارش می‌شود که در این مملکت کسی بوده که

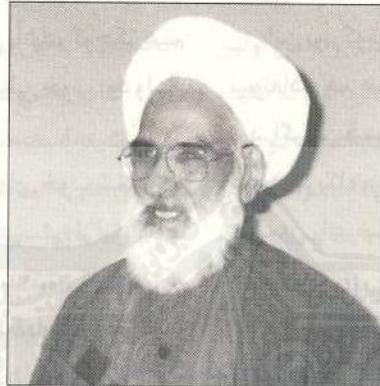
مثلاً آثار فلسفی‌اش به زبان لاتین ترجمه شده و در اروپا مورد تدریس

قرار گرفته.

هنوز هم وضع همان طور است. یادم است که همین کتاب مبدأ و معاد ابن سینا، کتابی بود که چاپ نشده بود و ما برای اولین بار چاپ کردیم.

❶ آقای نورانی تصحیح کردند.

بله، آقای نورانی تصحیح کردند. ما که کتاب فروشی نداریم؛ موزع نداریم؛ کتابها همین جور مانده بود. جلدی شصت تومان هم قیمت گذاشته بودیم. گفتیم ببریم به یک نهاد و بگوییم یک مقدارش را بخرند و بین علما تقسیم کنند و به خارج بفرستند. آقای نورانی با من بود. یک جلد هم همراهم بردم و به آن نهاد دادم. همان موقع آقای نورانی گفت: محقق! همان شصت تومان را هم انداختی دور! همان یک جلد هم که می دهی، شصت تومان از جیب رفت! اینها هم نمی خردند؛ و راست می گفت. این در حالی است که طبعاً باید نهادها حامی نشر اینگونه آثار باشند.



دور کتاب می بست و می گفت: «این را بفرستید کالیفرنیا، این را بفرستید به زنگبار! و...؛ باید تبلیغ شیعه را بکنیم.» واقعاً آدم باخلوصی بود.

در آنجا آقای حسن آقای سعید گفت: آقا! طلبه ها احتیاج دارند به این شرح منظومه شما. شرح منظومه شما نایاب شده و باز همان چاپ دوره ناصرالدین شاه را باید بروند افسس اش را بخرند. گفتیم: «حاج آقا! ما پول نداریم که چاپ بکنیم.» آقای نورانی گفت: «مگر این که یک ثلثی پیدا بشود کمک بکند که این کتاب چاپ بشود!» مقصود آقای نورانی این بود که ثلث میتی پیدا شود. بارها هم این کلمه را گفته است و من گفتم: «آقای نورانی! کسی که ثلثی به ما نداد؛ مگر اینکه از ثلث خودمان وصیت کنیم که این را چاپ بکنند!»

القصه، تاجری بازاری آنجا نشسته بود. گفت: «مگر ثلث مخارجش چقدر است؟» ما هم ثلث را به همان معنایی گرفتیم که او فهمید؛ گفتیم: «خوب هر کتابی سه جزء دارد که باید مخارجش تأمین بشود؛ یکی کاغذ است، یکی صحافی و یکی چاپ. این کتاب ۱۵۰ هزار تومان خرج دارد. ثلثش می شود ۵۰ هزار تومان.» آن تاجر همانجا یک چک نوشت به مبلغ ۵۰ هزار تومان به ما داد و گفت: «وقتی که کتاب در آمد به اندازه ۵۰ هزار تومان کتاب به کتابخانه حاج حسن آقای سعید بدهید.» حاج حسن آقا هم خیلی خوشحال شد و گفت ما با کتابهای دیگر عوض می کنیم و تو الآن ۵۰ هزار تومان کمک کردی به این کتابخانه! همینطور هم شد. شرح منظومه را چاپ کردیم و به قدر ۵۰ هزار تومان را دادیم به حاج حسن آقا! او هم داد به کتابفروشی هایی که از دوستانش بودند و با کتاب دیگر عوض کرد.

ما کوششمان بر این بود که این کارها پیش برود، بدون اینکه وسیله ای داشته باشیم، امکاناتی داشته باشیم. خوب امسال سی امین سال تأسیس مؤسسه ماست. شصت جلد کتاب در زمینه این میراث علمی اسلامی و ایرانی ما چاپ کردیم.

یکی از ممیزات انتشارات ما این است که یا ترجمه به زبان خارجی داریم یا مثلاً مقدمه ای داریم زبان بیگانه. این یک حرکت برای شناساندن میراث ایران و اسلام است.

❷ ذکر استاد نورانی شد؛ از آشنایی خودتان با آقای نورانی

❸ ماجرای هم یک بار در جلسه درس می فرمودید که

یکبار پیش مرحوم آیت الله سعید - رضوان الله علیه - صحبت از «ثلث» شده بود...

بله، آن هم داستان جالبی داشت. ماجرا این بود که ما شرح منظومه را در ۱۳۴۸ چاپ کردیم. چون چاپ آبرومند و خوبی بود، زود نایاب شد و حتی یکی از دولتمردان هم وقتی می خواست به یکی از کشورهای عربی برود، وزیر علوم آن زمان یک مقدار از این شرح منظومه هایی را که از ما خریده بود، داده بود تا ببرد. وقتی برگشته بود، خیلی تحسین کرده بود که چه کار خوبی کرده اید! من این شرح منظومه را بردم و هر جا که بردم، موجب اعجاب و تحسین شد و خلاصه احساس غرور و آبرومندی کردیم!

البته این را من چند بار گفته ام که شما باید با علمتان و میراثتان خودتان را معرفی بکنید، و گرنه با مهمانی و قالیچه کادو دادن و چلوکباب دادن کاری پیش نمی رود.

خلاصه، شرح منظومه، نایاب شد و چون کتاب درسی بود مورد نیاز بود. یک دفعه با همین آقای شیخ عبدالله نورانی - خدا حفظشان کند - رفتیم در مسجد جامع، کتابخانه چهل ستون، که مرحوم آشیخ حسن سعید آنجا را سامان داده. خدا رحمتش کند. چه همتی می کرد! خودم آنجا می دیدم که با دست خودش نخ را

بفرمایید. ظاهر آسما به ایشان هم در نشر متونشان یاری رساندید.

آقای نورانی را اولین بار در مشهد زیارت کردم؛ یعنی در زمانی که در مشهد طلبه بودم، در مدرسه نواب، یادم نمی‌آید که ایشان را دیده باشم. ظاهر بعد از ما آمدند و در مدرسه میرزا جعفر بودند؛ ولی یک سالی که به مشهد مشرف شدم، در سال ۱۳۴۲، آن سالی که از انگلستان برگشته بودم، یک شب آقای شیخ محمد واعظزاده - که از همان زمان طلبگی ما با ایشان دوست بودیم - دعوتی کردند که شب برویم منزل ایشان. اتفاقاً همان سال آقای دکتر شهیدی هم مشهد بودند و من از ایشان هم خواهش کردم که بیایند. در خدمت آقای دکتر شهیدی رفتیم خدمت آقای واعظزاده، و آقای نورانی را اولین بار آنجا دیدم. همان وقت هم دیدم که ایشان فرد متجسسی هستند، از اینکه چه کتابی چاپ شده، چه مقاله‌ای نوشته شده؛ در مورد مجلاتی که در تهران چاپ می‌شود صحبت کردند و می‌گفتند: ما همین طور منتظریم مجله دانشکده ادبیات بیاید ببینیم مثلاً مرحوم مینوی و دیگران چه مقالاتی نوشته‌اند. خلاصه قانع نبودند به همان درسهای حوزه‌ای تا بعدها در تهران که ما به کتابفروشیها، از جمله کتابفروشی اسدی، می‌رفتیم، یکی دو دفعه زیارتشان کردیم. می‌دیدم که ایشان در جریان مسائل چاپ متون و تحقیقات هستند. تا بالأخره مثل اینکه مرحوم شهید مطهری از ایشان خواسته بود که به تهران بیایند و امام جماعت مسجد حسین آباد لویزان بشوند. ایشان آمدند و منتقل به تهران شدند. باز هم ما در ارتباط بودیم و یادم هست که همان وقتها که بزرگداشت ابوریحان بیرونی بود، دعوت کردند از عبدالرحمن بدوی و بعضی از کسانی که آمده بودند در همان منزل ایشان در حسین آباد. بعد مثل اینکه توجه کردند که وقتشان به کارهای علمی نمی‌رسد، از این جهت به فکر افتاده بودند که تدریس دانشگاهی بگیرند. من هم از ایشان دعوت کردم چون آن زمان مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی بودم. دعوت کردم که ایشان بیایند به دانشکده ادبیات و خواهش کردم تدریس کنند. بعد جریان همین کارهای انتشارات مؤسسه پیش آمد و وقتی که ما منطق و مباحث الفاظ را چاپ می‌کردیم، چند رساله از خواجه نصیر را ایشان تصحیح کردند و چاپ شد و بعداً هم مبدأ و معاد ابن سینا را کار کردند. بعدش هم تلخیص المحصل خواجه طوسی بود و آن جام جهان نما که ترجمه التحصیل بهمنیار است. تا آخرین کتاب ایشان که تصحیح کردند و خود من هم کمک کردم چون ایشان یک مقدار کسالت دارند؛ کتاب شرح حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی است که الآن زیر چاپ است.

حضرت عالی با مرحوم دانش پژوه هم همکاری‌هایی داشتید از جمله در منهاج الطب و جام جهان نما.

بله، و همچنین آن شرح فصوص منسوب به فارابی، از استرآبادی؛ چندتا مقاله هم در منطق و مباحث الفاظ دارند. مرحوم دانش پژوه هر گاه ما خواهش می‌کردیم که مثلاً رساله‌ای را تصحیح بکنند، با روی گشاده می‌پذیرفتند.

با مرحوم مینوی که همکاری داشتید، وسواس علمی او

را در کار دیوان ناصر خسرو و جز آن چگونه یافتید؟ چیزی به آن که نامبردار است!

مرحوم مینوی واقعا دقت علمی داشت، یعنی روش مستشرقان، خصوصاً آن نظام و تصحیح را با دقت آموخته بود و به کار می‌برد.

زمانی کسی از یکی از آقایان مشاهیر پرسید: کدام لفظ را در متن بگذاریم؟ آن آقا گفت: هر کدام را دلت می‌خواهد بگذار!

مینوی اینطور نبود. بسیار دقت و وسواس داشت. در عین حال که گاهی عصبانی می‌شد، آدم منصفی بود. من خودم یک برخورد با ایشان پیدا کردم. در سال ۱۳۴۹ که کتاب فیلسوفی ام را انجمن آثار ملی چاپ کرد، یک نسخه خدمت ایشان دادیم. یک روز دیدم که خیلی با عصبانیت به من گفتند که شما در کتاب فیلسوفی، از ابوالعباس ایرانشهری اسم برده‌اید و همان مطالبی را که من در مقاله‌ام در مجله دانشکده ادبیات مشهد چاپ کرده‌ام، استفاده کرده‌اید و هیچ اسمی از من نیآورده‌اید! این را که گفت من دیدم مقاله را ایشان در سال ۱۳۴۶ نوشته و کتاب من در سال ۱۳۴۹ در آمده است. یک مرتبه یادم افتاد قبل از اینکه ایشان این مقاله را در سال ۱۳۴۶ بنویسند، من در مقدمه السیره الفلسفیه در سال ۱۳۴۳ تمام آن منابع را به کار برده‌ام. کتاب را برداشتم و آوردم. ایشان متذکر نبود. گفتم: آقا! ببینید این ابوالعباس ایرانشهری را که من در مقدمه السیره الفلسفیه نوشتیم، همه آن مآخذ را قبلاً به کار برده‌ام. نگاه کرد؛ رنگش پرید که چرا به من تندی کرده؛ گفت: اگر اجازه بدهید فردا که می‌خواهند به من دکتری افتخاری بدهند و آن طیلسان را آوردند که من بپوشم، با همان جامه در حضور تمام دعوت شدگان از شما عذرخواهی بکنم.

توجه کنید که گفت: با همان جبه، با همان طیلسان، علی رؤوس الأشهاد، از شما عذرخواهی می‌کنم!

چنین مردی بود.

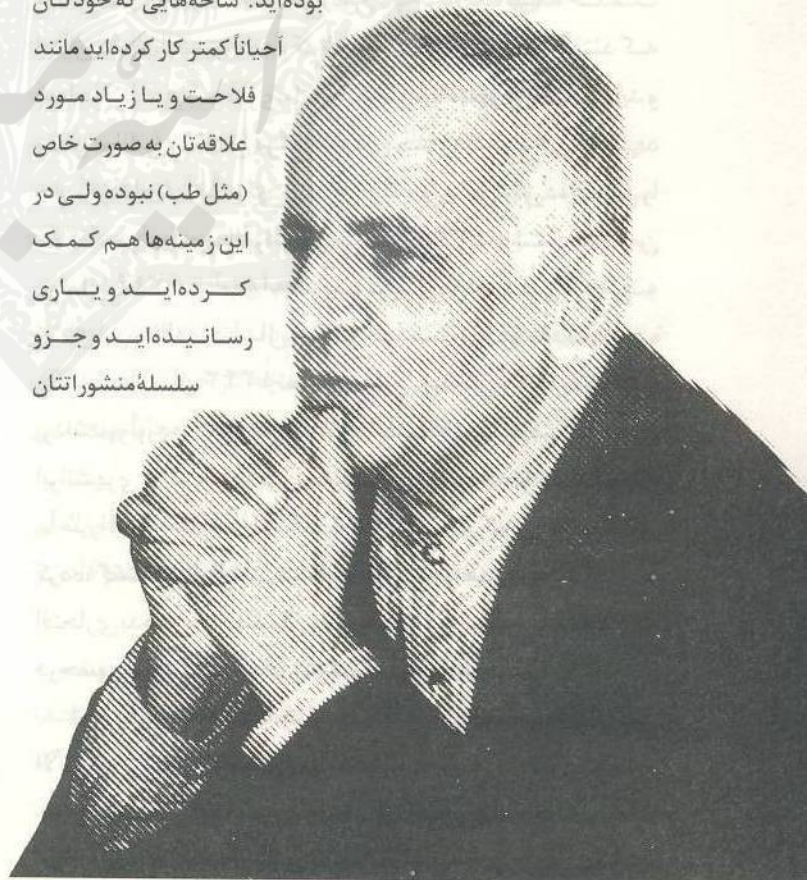
❖ مرحوم محیط طباطبائی بر خور دشان با فیلسوفی چه طور بود؟ چون ایشان خود در شناخت و شناساندن محمد بن زکریا از پیشگامان بودند.

ایشان صحبت خاصی نکردند. البته من اسم ایشان را آوردم به دلیل اینکه ایشان در برنامه «مرزهای دانش» درباره محمد بن زکریای رازی صحبت‌هایی کرده بودند ولو اینکه من از آن استفاده نکردم، مع ذلک چون از نظر اخلاقی معتقد به این اصول هستم که رعایت احترام متقدمین لازم است، اسم ایشان را آوردم. ما آنوقت‌ها که سیوطی می‌خواندیم دیدیم ابن مالک ذکر می‌کند که کتاب من بر الفیة ابن معط تفوق دارد و بعد می‌گوید که اثر ابن معط به جهت سبقتش حائز تفضیل است. این روش قدمای ماست. مثلاً حریری که دارد مقامات را می‌نویسد، نمی‌گوید: ما آمدیم و مقامات نوشتیم و به دیگران کار نداریم؛ بلکه از بدیع الزمان و مقامات او یاد می‌کند و تقدّم او را تذکر می‌دهد.

شعری می‌گوید همان شعری که «الفضل للمتقدم» آخر آن است؛ می‌گوید: من دیدم این کبوتر دارد برای معشوقش گریه می‌کند و من از او یاد گرفتم که برای محبوبم گریه بکنم؛ پس فضل از آن اوست.

❖ حضرت عالی با شاخه‌های مختلف دانش در ارتباط بوده‌اید. شاخه‌هایی که خودتان

آبیانا کمتر کار کرده‌اید مانند فلاح و یا زیاد مورد علاقه‌تان به صورت خاص (مثل طب) نبوده‌ولی در این زمینه‌ها هم کمک کرده‌اید و یاری رسانیده‌اید و جزو سلسله‌منشوراتان



قرار داده‌اید. به عنوان مثال درباره آثار و احیاء که آقای دکتر ستوده هم همکاری کرده‌اند، توضیح بفرمایید.

آقای ایرج افشار فرمودند که این کتاب با کوشش آقای ستوده آماده شده و ایشان هم کمک کردند. دیدیم با مجموعه‌ما مناسب است. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، نویسنده کتاب، وزیر بود و تمام مملکت برایش کار می‌کردند؛ اطلاعات درباره آبیاری، درباره قطع اشجار، و چیزهای دیگر برایش می‌فرستادند. لذا کتاب خوبی از کار درآمده بود و باید چاپ می‌شد.

❖ استاد مقایسه‌ای بفرمایید بین روند احیای متون در قبل و بعد از انقلاب.

کار متون بعد از انقلاب اسلامی واقعاً خیلی پیشرفت داشته و خیلی هم متن چاپ شده؛ ولی متأسفانه دانشگاه‌های ما از این جریان علمی عقب مانده‌اند.

من زمانی که در خارج در یک کنگره از میزان متن چاپ شده پس از انقلاب سخن می‌گفتم، متأسفانه مثال مهم از دانشگاه کم داشتم؛ ولی جاهای دیگر، نه؛ از قم داشتم، از منشورات مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام)، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، از جاهای دیگر؛ ولی از دانشگاه نداشتم. چندتا مثال بود مرحوم مطهری کتاب التحصیل را تصحیح کرده بود یا دکتر گرجی یا چند تن دیگر. در حالی که دانشگاه‌های ما باید مرکز باشد و مرکزیت داشته باشد. شما بروید مثلاً آکسفورد را ببینید؛ آنوقت ببینید و مقایسه کنید!

❖ لطفاً بفرمایید شخصاً چه برنامه‌هایی برای آینده در باب کارهای ترائی دارید؟

کار بستگی به امکاناتمان دارد. یک مؤسسه‌ای داریم که بودجه ندارد و دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۱ سالی ۱۵۰ هزار تومان به ما کمک می‌کرد و حالا این را رسانده یک میلیون تومان. اگر امکانات داشته باشیم خیلی بیشتر از اینها می‌توانیم متون اسلامی را چاپ بکنیم، با وجود این بعضی تعجب می‌کنند که شصت کتاب تا به حال توانسته‌ایم در این مؤسسه منتشر بکنیم، به طوری که هم جنبه کمیّت و هم جنبه کیفیتش رعایت شود.

از کتابهایی که در دست داریم، یکی بنجمین «بیست گفتار» است که مقاله‌های خودم است. یکی شرح «حکمة الاشراف» قطب‌الدین شیرازی است که با استاد نورانی همکاری کردیم. یکی رساله حنین بن اسحاق است که قبلاً ترجمه‌اش را من در بیست گفتار چاپ کردم. حالا می‌خواهم خود کتاب را چاپ کنم. رساله حنین بن اسحاق آثار

جالینوس را ذکر می کند و نخستین فهرست در عالم اسلام است و نخستین کتابی است که تکنیک ترجمه را می آموزد و نمودار همین «تصحیح انتقادی» است که فرنگی ها می گویند.

ب ظاهراً، از لحاظ تاریخ تصحیح متون هم خیلی حائز

اهمیت است.

بله، می خواهم چاپش کنم.

از دیگر کارهایی که کردم جمع آوری یک مقداری یادداشتهای مختلف در لغت و تاریخ و جغرافی و دیگر چیزهاست. دیدم به این صورت بعدها می ریزند در خاکرובה! پس اینها را مرتب کردم و می خواهم چاپ کنم، بدون هیچ نظمی و زنجیری. یک فهرست الفبایی برایش آورده ام و شده ۱۵۰۰ یادداشت. در مقدمه اش هم گفته ام که انگیزه من این بوده که اولاً دیدم که این روشی بوده که قدما داشتند؛ مثل کشکول شیخ بهایی و حتی کتابهای احمد تیمور پاشا که در مصر چاپ شد و یکی دیگر اینکه در کتاب ابن ابی اصیبعه در شرح حال یکی از دانشمندان خواندم وقتی که مرده بود، تمام یادداشتهایش را برای اینکه اتاقهایش تمیز بشود خواهرش آورده بود گوشه حیاط ریخته بود. او می گوید: من خودم دیدم صندوقی را داشتند با میخ می زدند و رخنه هایش را با این یادداشتهای پر می کردند! نمونه دیگر مرحوم پدرم بود که در مسجد هدایت خیابان استانبول منبر می رفتند و یک روز از وسط راه گوشت خریدند. دیده بودند کاغذی که زیر گوشت بود آیه قرآن دارد و خطی است. بعد فهمیده بودند تفسیر قرآن است به زبان فارسی، و بعد کشف کردند که این تفسیر شیخ عباسعلی کیوان قزوینی است!

خلاصه پدرم رفت و همه کاغذها را خرید و آورد و ما آنها را دیدیم! حالا اگر کاری که ما کردیم مورد تحسین و قبول قرار بگیرد، خوب بقیه یادداشتهای ما را هم جمع می کنیم؛ و گرنه بقیه را به ایادی صبا می سپاریم که یا شکاف و سوراخ صندوق بسته بشود، یا قصابی گوشت در آنها بگذارد!!

ب من یک حسن استفاده ای بکنم، چون حضرت عالی یادی

از مرحوم والدتان کردید. می دانیم در همان زمانی که سفینه البحار چاپ نشده بود ایشان نسخه ای نوشته بودند برای خودشان که اگر نسخه اصلی کتاب از بین رفت، نسخه دیگری بماند. معلوم است یک حساسیت جدی کتابی داشته اند.

در شرح حال خودم که در دومین بیست گفتار است، شمه ای

درباره مرحوم پدرم نوشتم. ایشان اینقدر به حفظ حدیث علاقه مند بوده که وقتی در مشهد شایع شده بود رضا شاه می خواهد کتب حدیث را آتش بزند، پیرمردهای مشهد گفتند که تا حاجی محقق و امثال او هستند ما غصه ای نداریم؛ تمام احادیث را از اول، تا آخر، برای ما می نویسند! مرحوم حاج آقا چون آشیخ عباس در محله ما زندگی می کرد، از ترس این که تک نسخه او یک وقت از دست برود، یا خراب شود، یا...، به موازات این که او کتاب را می نوشت، از آن نسخه استنساخ می کردند؛ کما اینکه می توانم نشانتان بدهم که یک نسخه سفینه البحار به خط حاج آقا داریم از زمانی که هنوز سفینه البحار چاپ نشده بود.

یک چیز دیگر هم من آنجا نوشتم. مرحوم حاج آقا حدود دو ماه قبل از فوتشان دیده بودند این کتاب مجالس المؤمنین فهرست ندارد. مجالس المؤمنین را فهرست کردند که فهرستش الآن پیش ما هست و آخرش هم نوشته اند که من فارغ شدم از این و این را تهیه کردم که کسانی که از این کتاب استفاده می کنند، من را دعا کنند؛ و این آخرین چیزی بود که حاج آقا نوشتند.

پدر حاج آقا هم شاعر بود و هم اهل منبر بود. این پدر بزرگ ما، حاج قربانعلی، یک قصیده عربی دارد درباره حضرت موسی بن جعفر -علیهما السلام- که الان تمام روضه خوانهای مشهد، وقتی می رسند به مصیبت حضرت موسی بن جعفر -علیه السلام-، آن را می خوانند؛ زمانی این قصیده را تمام پیدا کردم و چاپ کردم؛ و یک قصیده دیگر هم دارد درباره حضرت امام رضا -علیه السلام- «شهنشاه خراسان، شه محبوب صفات».

از اختصاصات پدر ما این بود که خیلی اهل عرفان بود و شعرهای مولانا، حافظ و مانند آنها را در ضمن منبر می آورد.

ب آقای دکتر! ما خیلی ممنون هستیم که شما لطف کردید

و در این گفتگو شرکت فرمودید. مولانا قرنهای پیش گفته بود:

«باکریمان کارها دشوار نیست»، ولی با حضور و گفت و گوی

کریمانه شما، این گفته او روشن تر شد. حقیقتاً دعوت را

کریمانه پذیرفتید و تحمل فرمودید.

این کاری که در این دفتر می شود همیشه مورد تحسین است.

ما چون دستمان در کار است می دانیم که چه زحمتی می کشید.

در روند کنونی کارها در جامعه باید تجدید نظر بشود. گفتم که

ما هفتاد سال از فرهنگستان سوریه عقب هستیم و همچنان از

جاهای دیگر. چیزی که باقی بماند و آبروی مملکت باشد، همین

کارهای فرهنگی است. امیدواریم موفق باشید.